



درست برعکس مهتاست و چون واقع بین بوده سر پا ایستاده است. تهیه کننده سینمایی که سوپرمارکت دارد؛ این شغل روتین تهیه کننده های سینماست! اتفاقاً فیلم بسیار دقیق است، فقط فیلمی است که باید موقع تماشای آن حواست کاملاً جمع باشد چراکه هر دیالوگ اطلاعاتی دارد و اگر آن را متوجه نشوی چیزی را از دست داده ای؛ دلپش این است که فیلم مینیمال است و مدام یک چیز در آن تکرار نمی شود و هر چیزی فقط یک بار گفته می شود، در نتیجه باید با حواس جمع آن را تماشا کرد.

چیزی که در باره شما وجود دارد یک نوع تجربه گرایی است که نشان می دهد دوست دارید همه گونه و شکلی را در سینما تجربه کنید و انگار این برای شما از عنوان سینماگر مولف در طول این سال ها خیلی جذاب تر جلوه کرده است. درست می گویم؟

ما به لحاظ تاریخی نمی توانیم مولف داشته باشیم، چرا که تالیف متعلق به روشنفکری است. ما در ایران روشنفکری نداریم به این دلیل که انقلاب های صنعتی و دموکراتیک در ایران صورت نگرفته است. پروسه تبدیلی را که جامعه اروپایی از جامعه روستایی به جامعه شهری طی کرده است ما طی نکرده ایم. شاه ناگهان در سال چهل و یک اعلام اصلاحات ارضی کرد و گفت که سیستم ارباب و رعیتی را از بین می بریم تا پول ها را از روستا بیورند و در بانک صنعت و معدن بگذارند و با آن پیکان بسازند. در واقع با ششصد سال تأخیر یک اتفاقی از بالا افتاده، در نتیجه روشنفکری در جامعه ما شکل نمی گیرد. دلیل اینکه نه برای مردم مهم است که روشنفکرها چه می گویند و نه برای روشنفکرها مهم است که مردم چه می خواهند، این است که روشنفکرها در جامعه ما یک قشر سرگردان و جانفباده هستند و در این شرایط مولف و مواردی مثل این کمی شوخی است. ما فرض کنیم که اصلاً روشنفکری داریم و تالیف در ایران یک امر ممکن است، گذشته از این با شرایط سانسور و ممیزی ای که ما در اینجا داریم و در شرایطی که باید پروانه ساخت و پروانه نمایش بگیریم و باز هم در زمان اکران، فیلم را داغان می کنند و از طرفی با فشاری که تهیه کننده و سرمایه گذار می آورد و در قصه و تدوین دست می برند، تالیف کجا بود؟ در اینجا هر کسی هم که فکر می کند مولف است فقط یک خیالباف است. من ترجیح دادم که مثل مهتا واقع بین باشم؛ یعنی به جای اینکه مریم باشم و بخوابم، سر پا باشم و کار کنم. جمله ای در فیلم هست که امیر جعفری می گوید: «هر کی باید با اونچه که تو دستش هست کار کنه». در نتیجه من هم دقیقاً همین کار را می کنم و با آنچه که در دست دارم کار می کنم. به طور معمول ساخته شدن فیلمی مثل «سراسر شب» در سینمای ایران غیر ممکن است و من بسیار شانس آوردم که توانستم با لآخره این فیلم را بسازم.

ما و خیلی از مخاطبان شما فیلم هایی شبیه «شب های روشن» و «صداها» را دوست داریم که این را خودتان هم می دانید.

چرا به این شکل از سینما ادامه ندادید که بخواهید حتی «شب های روشن ۲» و کارهایی از این دست را بسازید؟

من فکر می کنم که «سراسر شب» همان «شب های روشن» است ولی شب های روشن تلخ تر، مشنگ تر و سرخوش تر است. ضمن اینکه گرایش های فرمی که در «صداها»، «هفت پرده» و «سایه روشن» می بینید در «سراسر شب» هم وجود دارد.

نکته ای هم هست که گاهی منتقدان می گویند چرا مومن خودش را در شکلی ثابت نمی کند، در حالی که در سینمای جهان هم در میان نولان، ایستوود، اسکورسیزی و خیلی از فیلمسازان تجربه گرایی های متعدد و گاه با شکست وجود دارد اما اینطور با انتقاد مواجه نمی شوند. چرا در سینمای ایران این مساله وجود دارد؟

نمی دانم اما مثل اینکه ما عادتیمان است به چیزی عادت کنیم و دیگر آن را رها نکنیم و به نظر من هم این چیز جالبی نیست. چقدر بد است که آدمی در تمام عمرش یک جور فیلم بسازد، این کار چقدر خسته کننده و کسالت بار است. سینما وسیع است و من همه آن را دوست دارم. علاقه دارم کارهای مختلفی را انجام بدهم چرا که در کارهای مختلف با اقشار مختلفی ارتباط می گیری. قشری که سال گذشته و در همین روزها «چشم و گوش بسته» را در اکران تماشای کرد، با آن کسانی که در حال حاضر «سراسر شب» را می بینند به کلی متفاوت هستند. «چشم و گوش بسته» را کودکان شش، هفت ساله هم می دید. بچه ها به سراغ من می آمدند و می گفتند: شما کارگردان چشم و گوش بسته هستید؟! یعنی تو با بچه ها و کودکان هم ارتباط می گیری ولی در «سراسر شب» برای مثال من همین امروز یادداشت علی قنبری را خواندم که از نویسندگان و مترجمین مهم ادبیات معاصر ما است. دیگر هیچ کودکی از من

راجع به «سراسر شب» نمی پرسد ولی با علی قنبری می شود صحبت کرد و چقدر هیجان انگیز است که بتوانی در یک فیلم با بچه ها ارتباط بگیری و در فیلم دیگر با یک نویسنده و شاعر بتوانی ارتباط بگیری و چقدر بد است که ما فقط یک جور بوده ایم. به هر حال من سینما را اینطور می بینم.

ما فکر می کنیم که اگر فرزاد مومن غم بازگشت سرمایه را نداشت، همیشه سبک فیلمسازی اش به سمت «سراسر شب» می رفت. درست می گویم؟

بله اگر پولدار بودم حتماً اینطور بود! در واقع اگر پولدار بودم شما به جز «هفت پرده»، «شب های روشن»، «صداها»، «سایه روشن» و «سراسر شب» چیز دیگری از من نمی دیدید، اما متأسفانه با خوشبختانه من هیچوقت پولدار و تامین نبوده ام، من داوود مرادی هستم!

در انتخاب بازیگر، در راستای داستان و کنایه هایی که گاهی گفته شد خواستید الاز؛ ساکر دوست را انتخاب کنید یا روی توانایی های بازیگری او هم حساب کرده بودید؟ چقدر فیلم خانم آبیاری یا تاتاری که به همراه امیر جعفری در آن ایفای نقش کرده بود در انتخاب او تأثیر داشت؟

فیلم ما قبل از فیلم خانم آبیاری ساخته شده و ما او را حتی قبل از اینکه فیلم «خفه گی» را بازی کند انتخاب کردیم. فیلم ما متوقف شد چرا که سرمایه گذارش پا پس کشید و پول نداشتیم تا آن را بسازیم. ما سه سال بود می خواستیم فیلم را شروع کنیم و نمی شد. شاکر دوست با اینکه با ما قرارداد داشت اما به این دلیل که کار ما انقدر نشد بر سر فیلم «خفه گی» رفت و کار ما آنقدر طول کشید تا «خفه گی» تمام شد و او برگشت. در واقع می توانم بگویم که بعد از وقفه سه، چهار ساله ای که در بازیگری او پیش آمد و بعد از اینکه



با شرایط سانسور و ممیزی هایی که ما در اینجا داریم و در شرایطی که باید پروانه ساخت و پروانه نمایش بگیریم و باز هم در زمان اکران، فیلم را داغان میکنند و از طرفی با فشاری که تهیه کننده و سرمایه گذار می آورد و در قصه و تدوین دست می برند، تالیف کجا بود؟